

ماهیت، کارکرد و سبب تأثیر اسم اعظم: بازخوانی و گونه‌شناسی نگرش‌ها^۱

رمضان‌علی مردانی

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

حامد خانی (فرهنگ مهروش)^۲

دانشیار گروه الهیات، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

مهدی افچنگی

استادیار گروه الهیات، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

محمدعلی میر

استادیار گروه الهیات، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

چکیده

این باور در میان مسلمانان رواج گسترده دارد که خداوند را نامی پنهان از همگان است، جز خواص کسی از آن آگاه نیست، هرکه بتواند خدا را با یادکرد آن بخواند سریع به خواسته‌اش می‌رسد، و تصرفات خارق‌العاده در عالم هستی تنها با کاربرد آن ممکن می‌شود. مسلمانان از گذشته‌های دور این نام را «اسم اعظم» خوانده، و درباره ماهیت و خواص و نحوه کشف و کاربرد آن سخنان متفاوت گفته، و حکایات بسیار نقل کرده‌اند. مطالعه پیش‌رو کوششی به منظور مرور و دسته‌بندی همین آراء و بازنمون دورنمایی از نگرش‌های رایج در فرهنگ اسلامی به اسم اعظم است؛ کوششی که می‌تواند گامی نخستین برای بازشناسی تاریخ انگاره اسم اعظم در فرهنگ اسلامی تلقی شود. در مقاله بی‌آن‌که از خاستگاه انگاره یا سیر تحول درک‌ها از آن در گذر زمان بحث شود، شواهد مختلف توجهات مسلمانان به اسم اعظم را مرور، و از خلال نقل حکایت‌ها، اقوال تفسیری، مواظظ اخلاقی و نظریه‌پردازی‌های متکلمان و فیلسوفان آراء درباره اسم اعظم را در آثار پراکنده بازشناسی و تبیین می‌کنیم. چنان‌که خواهیم دید، انگاره اسم اعظم در تاریخ طولانی خود در فرهنگ اسلامی از جایگاه کارگزار خدا تا شیوه‌ای سحرگونه برای تصرفات عظیم و کلان در

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۹

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): Mehrvash@Hotmail.com

هستی، و از مصادیقی آشکار به مصادیقی پنهان و رازآلود گراییده، و موضوع بحث‌های متکلمانه و ایدئولوژی‌های مختلف مذهبی گردیده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ انگاره اسم اعظم، اسماء‌الحسنی، اعجاز، آیات، رازگرایی.

درآمد

پیروان اغلب ادیان کهن برای نام‌ها اوصاف رمزآلودی قائل‌اند. مثلاً، هندویان معتقداند هرچه نام‌های کسی بیش‌تر باشد، با پنهان ماندن نام راستینش بیش‌تر از گزند آسیب‌ها در امان است.^۳ از منظر صاحبان این باورها نام هر کس حاوی قوای وجودی اوست و باید با پنهان کردنش امکان بهره‌جویی دشمنان از آن را سلب کرد. تغییر نام همه افراد قبیله در مقاطعی خاص و پنهان کردن نام پیشوایان دینی و شاهان از دیگر شواهد وجود همین درک در میان اقوام مختلف است.^۴

مردمان از گذشته‌های دور باور داشته‌اند که آگاهی از نام یک خدا می‌تواند موجبات دست‌یابی به قدرت او را فراهم کند. در پاپیروس‌های بازمانده از مصر باستان اشاراتی به این معنا دیده می‌شود که خدای رَع با برخواندن اسم خویش در نخستین اقیانوس جهان هست شد، نخست جز اسم نداشت و بعد با تعمق در نام خویش تحقق یافت. مصریان معتقد بودند این اسم رازآلود، بر همگان پنهان، و منشأ قدرت خدای رَع است. برپایه اساطیر، چون رَع با دسیسه فرزندش ایزیس خواست کشته شود، مجبور شد نام پنهان خود را به ایزیس وانهد؛ بدان امید که ایزیس بر او نیز برخواند و نجاتش بخشد.^۵

باور به این قبیل خواص جادویی برای اسم در میان اقوام باستانی خاورمیانه هم

3. Denny, 6410.

۴. برای تفصیل بحث در این باره، نک. فریزر، ۲۷۱-۲۷۹.

۵. نک. جمعه، ۳۸۸.

سابقه‌ای قدیم دارد.^۶ از جمله، عرب‌ها بر خواندن فرد با نامش را خوش نداشتند و اشخاص را به فرزندی موهوم یا حقیقی مُتَسَبِّ می‌کردند. به چنین لقبی «کُنْیَه» گفته می‌شد؛ چون قرار بود نام فرد را پنهان کند.^۷ این اقوام در نتیجه باور به همین حساسیت‌های بیش‌تری درباره نام خدایان داشتند. همین حساسیت سبب شد که در آیین یهود یادکرد خدا با نام راستینش جز در ایام و آیین‌هایی بخصوص ممنوع شناخته شود.^۸

نگرش‌های بازتابیده در کهن‌ترین منابع فرهنگ اسلامی از جهاتی مشابه این باورها، و از جهاتی با آن‌ها متفاوت است. برای نمونه، در قرآن کریم برای نفی هم‌آوردی و اشتراک اشخاص در قدرت خدا بر این تأکید می‌رود که او هیچ «هم‌نامی» ندارد: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا»؛^۹ گویی هم‌نامی فرد با خدا به معنای بهره‌مندی او از قدرتی مشابه است.^{۱۰} از آن‌سو، در قرآن بر ذکر یا به‌زبان آوردن نام خدا تأکید بسیار می‌شود؛^{۱۱} امری که آشکارا مخالف این باور اقوام بدوی است که باید نام خدایان را پنهان داشت. از آن‌سو، گفته می‌شود خداوند نام‌های بسیار دارد و خواندن خدا به هر یک از این «أَسْمَاءُ الْحُسْنَى» نیکوست؛^{۱۲} آموزه‌ای که شاید با کوشش برای پنهان داشتن نام خدا متناسب‌تر می‌نماید.^{۱۳} باور به اثربخشی دعا با نامیدن خدا به اسماء الحسنی موجب شده است از گذشته‌های دور عالمان مسلمان اسم‌های خدا را از منابع دینی استخراج کنند. ایشان فهرست‌هایی پدید آورده‌اند که گاه بیش

6. Guillaume, 19-21.

۷. برای پیوند این رسم با رسوبات اعتقاد به خواص جادویی نام، نک. Wensinck, 395.

۸. برای تاریخ‌گذاری این رسم، نک. Leech, 59-60.

۹. مریم/ ۶۵.

۱۰. نک. نافع بن ازرق، ۱۵۲؛ مقاتل، ۲/ ۶۳۴؛ یحیی بن سلام، ۲۳۴.

۱۱. برای نمونه، نک. بقره/ ۱۱۴؛ حج/ ۲۸، ۳۴، ۳۶؛ برای دلالت ذکر بر به‌زبان آوردن، نک. خلیل بن احمد، ۵/ ۳۴۶.

۱۲. اعراف/ ۱۸۰؛ اسراء/ ۱۱۰.

۱۳. برای پنهان داشتن نام فرد با تکثیر نام‌هایش، نک. Denny, 6410.

از ۱۱۰۰ نام را دربر می‌گیرد.^{۱۴}

در کنار باور به تعدد اسماء الحسنی، این اعتقاد نیز در میان مسلمانان رواج داشت که خدا را نامی پنهان هم هست؛ نامی که تصرفات خداگونه هرچند نامشروع با برخواندن آن ممکن می‌گردد. از آن نام به «اسم اعظم» تعبیر کرده‌اند. کهن‌ترین منبعی که در آن می‌توان کاربست چنین تعبیری را دید تفسیر مقاتل بن سلیمان (د ۱۵۰هـ) است؛ وقتی که إحصار تخت بلقیس برای سلیمان^{۱۵} را نتیجه آن می‌شناساند که وزیر سلیمان آصف بن برخیا اسم اعظم بر تخت خواند؛^{۱۶} یا آن‌جا که حکایت بلعم باعور کاهن یهودی مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ شهر بَلْقَاءَ در شام^{۱۷} را بازمی‌گوید که به دعوت پادشاه موسی (ع) را نفرین کرد و با بردن اسم اعظم راه وی را به پایتخت بست.^{۱۸} جای دیگر که باز در آن سخن از یک چنین تصرف نامشروعی می‌رود روایت ابن قتیبه (د ۲۷۶هـ) از داستان هاروت و ماروت^{۱۹} است: زهره اسم اعظم خدا را برمی‌خواند و چون ستاره به آسمان برمی‌شود.^{۲۰}

در منابع متأخرتر می‌توان انبوهی از احادیث، حکایات، نظریه‌پردازی‌ها، باورهای عامیانه حتی زبان‌زدها را درباره اسم اعظم دید؛ آثاری که حکایت از رواج گسترده باور به وجود چنین اسمی در میان مسلمانان دارند. اگر بخواهیم از میان انبوه گزارش‌های بازتاباننده ذهنیت مسلمانان درباره اسم اعظم به ذکر یکی اکتفاء کنیم، شاید نتوانیم توصیفی دقیق‌تر از آن بیابیم که در ضمن دعایی مندرج در مفتاح الفلاح شیخ بهائی (د ۱۰۳۱هـ) دیده می‌شود:

۱۴. برای نمونه، نک. کفعمی، المقام الاسنی، ۱۴۲ به بعد؛ نیز، برای نمونه از مناقشه‌ها درباره توقیفی یا اجتهادی

بودن نام‌های خدا، نک. ابن بطلال، ۱۲/۹؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱/۱۵۲.

۱۵. نمل/۳۸-۴۰.

۱۶. مقاتل، ۳/۳۰۷.

۱۷. برای وی، نک. حاج منوچهری، ۴۷۶-۴۷۷.

۱۸. مقاتل، ۲/۷۴-۷۵.

۱۹. بقره/۱۰۲.

۲۰. نک. ابن قتیبه، ۱۶، ۱۷۲.

اسم اعظم از همه اسماء خدا نزد او محبوب‌تر است، نزدیک‌ترین راه سلوک معنوی به سوی خداست، پاداش ذکر آن پیش خدا از بردن همه نام‌های دیگر بیش‌تر است، با خواندن آن فرد سریع به اجابت می‌رسد، میان اسماء الهی مخفی است، فقط یکی است، و در تورات و انجیل و قرآن مذکور است.^{۲۱}

طرح مسئله

عالمان مسلمان از گذشته‌های دور فراوان درباره ماهیت، مصداق، و خواص اسم اعظم پرسش و طرح بحث نموده‌اند. برخی از ایشان رویکرد محدثانه داشته، و خواسته‌اند بر پایه روایات فراوانی که درباره اسم اعظم رسیده‌است پاسخ این‌گونه سؤالات را بازشناسند. شاید مشهورترین اثر با چنین محتوایی رساله «الدُّرُّ الْمُنْتَمِّم» سیوطی باشد.^{۲۲} برخی نیز کوشیده‌اند افزون بر نقل واعظانه و گزینش‌گرانه این روایات، مجموعی از حکایت‌ها درباره خواص و نحوه اثربخشی آن را گزارش کنند. از جمله آثار گذشتگان با این رویکرد می‌توان غایة المَعْنَم فی الاسم الاعظم ابن‌دُرَیْهِم (د ۷۶۲هـ) فقیه شافعی،^{۲۳} و از آثار معاصران نیز مفتاح الاسم الاعظم ابراهیم محمد بطاوی، الاسم الاعظم محمد غروی قزوینی، و قصص الاسم الاعظم سعید ابومعاش را نام برد.^{۲۴}

با این حال، دامنه مناقشات درباره اسم اعظم بسی گسترده‌تر از این بوده، و اوصاف و کاربردهای آن بحث‌های گسترده‌ای در کتب حدیث، تفسیر، کلام، تصوف و عرفان اسلامی به‌همراه داشته‌است. نخستین توجهات آکادمیک به اسم اعظم در دوران معاصر نتیجه کوشش‌ها برای بازخوانی آراء عالمان مسلمان در ضمن همین‌گونه آثار بود و با تبیین آراء

۲۱. شیخ بهانی، مفتاح الفلاح، ۱۴۱.

۲۲. نک. منابع؛ برای اشاره به دیگر آثار کهن با همین رویکرد، نک. سرحان، ۱۹۰؛ فاضل، ۳۹۶.

۲۳. نک. زرکلی، ۶/۵.

۲۴. به ترتیب چاپ قاهره (دار الإنسان، ۱۹۹۲م)، بیروت (اعلمی، ۱۴۰۲ق) و قم (دار المجتبی، ۱۴۲۶ق).

طباطبایی در المیزان آغاز شد؛ وقتی که برخی از خیل عظیم گرایندگان به تفسیر وی در دهه ۱۳۷۰-۱۳۸۰ش کوشیدند با تبیین نگرش او به اسم اعظم از این دفاع کنند که باور به وجود چنین اسمی با حاکمیت نظام علی - معلولی در جهان جمع شدنی است.^{۲۵} در همان دوران کوششی مشابه را هم سیف و دهنبی برای بازخوانی رأی حافظ شیرازی درباره اسم اعظم دنبال کردند.^{۲۶}

از دهه ۱۳۸۰ش به تدریج توجهات آکادمیک به اسم اعظم با گسترش مطالعات عرفان نظری نیز پیوند خورد و دانشجویان و پژوهشگران عرفان اسلامی به تناسب یادکرد گسترده اسم اعظم در آثار عرفانی، ضمن توضیح اقوال عارفان مختلف به تبیین درک ایشان از اسم اعظم نیز پرداختند. نخستین کوشش از این قبیل، مطالعه حسین معصوم (۱۳۸۴ش)، خوانشی است آزاد از مفهوم اسم اعظم برپایه آراء عارفان مسلمان، و خاصه نگرش‌های طباطبایی در المیزان.^{۲۷} پس از آن مطالعاتی با رویکرد و روشی مشابه برای بازخوانی آراء ابن عربی^{۲۸} یا مقایسه آراء ابن عربی و طباطبایی^{۲۹}، یا مقایسه آراء فخر رازی و طباطبایی^{۳۰} صورت گرفت. مطالعاتی نیز با کوشش برای بازخوانی آراء عرفانی امام خمینی در همین باره به انجام رسید.^{۳۱}

سومین دسته از مطالعات معاصران درباره اسم اعظم کوشش‌هایی محدثانه است برای ارزیابی روایات با رویکردی درون‌دینی و جمع میان مضمون آن‌ها و بازشناسی اسم

۲۵. نک. اسدی، ۴۴-۴۶؛ ناطقی، ۱۸۴-۱۸۶.

۲۶. سیف و دهنبی، سراسر مقاله.

۲۷. نک. معصوم، سراسر مقاله؛ برای کوششی دیگر با همین هدف، نک. روحی، «مفهوم اسم...»، ۱۲۳-۱۲۶.

۲۸. نک. رحیمیان، ۵۰-۵۱، جهانی‌پور، ۲۱۶ به بعد.

۲۹. پورطولمی، ۲۶-۲۷.

۳۰. کهنساری، سراسر مقاله.

۳۱. نک. موحدی، شاهین‌فر، عابدی، سراسر مقالات.

اعظم،^{۳۲} تبیین حکمت تعددِ مصادیقِ آن در روایات،^{۳۳} سببِ اعظم شناسانده شدن نامی از میان همه نام‌های خدا،^{۳۴} فرق اسم اعظم با «اسم مکنون»،^{۳۵} یا نقد آراء گرایندگان به عرفان در این‌باره برپایه روایات.^{۳۶}

این‌گونه، عموم مطالعات درباره اسم اعظم با رویکردِ درون‌دینی صورت گرفته‌است و در اغلب آن‌ها بی‌مروور شواهد تاریخی تنها خواسته‌اند خوانشی گزینشی از آراء برخی عالمان مسلمان درباره اسم اعظم باز نمایند؛ خوانشی که بتواند میان این آراء با اعتقادات صحیح‌انگاشته مؤلفان جمع کند. هیچ یک از این مطالعات را نمی‌توان واجد رویکردی تاریخی به آراء عالمان مسلمان یا کوششی برای تبیین سیر تحول این آراء شناخت. حتی در آن‌ها کوشش نشده‌است برپایه مجموع شواهد تاریخی تصویری واضح از انگاره اسم اعظم یا تمایز درک‌های رایج در میان فرقه‌های مسلمان و ادوار مختلف فرهنگ اسلامی حاصل شود.

مطالعه پیش‌رو گامی نخستین برای تحقق همین منظور است. می‌خواهیم در آن برای بازنمایی تصویری کلی از درک مسلمانان به اسم اعظم بکوشیم و بدین‌سان، زمینه را برای مطالعات تاریخی درباره سیر تحول این انگاره بازگشاییم. شفاف‌سازی زمینه بحث و کشف پیوندها میان نظریات و انگاره‌ها و شخصیت‌ها می‌تواند ما را به شناخت گونه‌های مختلف تلقی از اسم اعظم در فرهنگ اسلامی، و تبارشناسی و تبیین سیر تحول هر یک در گام بعد نزدیک کند. براین‌پایه، در این گام نخست خواهیم کوشید پاسخ این پرسش‌ها را دریابیم: اولاً، اوصاف و کاربردهایی که مسلمانان به اسم اعظم نسبت می‌داده‌اند برپایه کدام

۳۲. نک. مظاهری، سراسر مقاله.

۳۳. روحی، «چندگانگی اسم اعظم در حدیث»، سراسر مقاله.

۳۴. همو، «معیار اعظم بودن...»، ۹۳ به بعد.

۳۵. همو، «معنا و مصداق اسم ظاهر...»، سراسر مقاله.

۳۶. نک. حسینی، ۵۲ به بعد.

شاخصه‌ها قابل دسته‌بندی است؛ ثانیاً، در فرهنگ اسلامی راه دست‌رسی به اسم اعظم و مصادیق احتمالی‌اش به چه گونه‌هایی تبیین شده‌است؛ ثالثاً، مباحث نظری که با اعتقاد به اثربخشی اسم اعظم توسعه یافته، از چند سنخ است.

۱. کاربردهای اسم اعظم

بازشناسی کاربردهای اسم اعظم خاصه از آن‌رو واجد اهمیت است که می‌تواند ما را به ذهنیت عالمان مسلمان درباره اسم اعظم و تعریفی که از آن در ذهن داشته، و البته ابراز نموده‌اند رهنمون شود. در تلاش برای بازشناسی این کاربردها در منابع مختلف خود را با دو سنخ کاربرد متفاوت روبه‌رو می‌بینیم: برخی کاربردها بسیار مشهوراند و در اغلب منابع ذکر شده‌اند؛ اما برخی را تنها در ادبیات شماری از مکاتب و اصناف علمی یا در آثار بازمانده از برخی فرقه‌ها و دوره‌ها می‌توان بازدید. این کاربردهای نامشهور خود نیز دو دسته‌اند؛ برخی به تصرفات خدا در هستی بازمی‌گردند و برخی نیز به تصرفات انسان‌ها ناظراند.

الف) مشهورترین کاربردها

مهم‌ترین کاربردی که برای اسم اعظم برشمرده‌اند اثربخشی قطعی در استجاب دعا است. در کهن‌ترین گزارش‌ها درباره اسم اعظم - از قبیل گفتار ابن اسحاق (د ۱۵۰هـ) یا یحیی بن سلام (د ۲۰۰هـ) - نیز می‌توان تداعی استجاب دعا با آن را مشاهده کرد.^{۳۷} افزون بر این، در روایاتی منسوب به پیامبر اکرم (ص) نیز این ارتباط منعکس شده‌است.^{۳۸} مسلمانان حتی باور داشته‌اند می‌توان با یادکرد اسم اعظم در ضمن دعا خواسته‌های نامشروع را نیز

۳۷. نک. یحیی بن سلام، ۵۴۵/۲؛ طبری، ۴۶۶/۱۹.

۳۸. نک. طبرانی، الدعاء، ۱۳۱/۳.

برآورد.^{۳۹} باور به استجاب قطعی دعا با یادکرد اسم اعظم سبب شده‌است عالمانی در سده‌های میانی اصرار ورزند که از دعا با یادکرد نام‌های مختلف خدا برای دستیابی به اجابت غفلت نشود؛ شاید که از آن میان یکی اسم اعظم باشد.^{۴۰}

تحقق معجزات پیامبران هم با علم ایشان به اسم اعظم پیوند خورده‌است. اغلب اسم اعظم را فرد اعلائی «آیات» خدا شناسانده‌اند که می‌تواند به کسی داده شود.^{۴۱} معجزات انبیاء بزرگ را نیز نتیجه آگاهی ایشان از اسم اعظم بازنموده‌اند.^{۴۲} در روایاتی شیعی گاه از آن سخن می‌رود که خدا وقتی می‌خواهد کسی را به رسالتی بزرگ برانگیزد، نخست اسم اعظم خود را به او می‌آموزاند تا بتواند صدق مدعای خود را به همگان بازنماید.^{۴۳} بر همین اساس، پیامبر و اهل بیت (ع) هم از آگاهان به اسم اعظم شناسانده می‌شوند.^{۴۴}

دیگر کاربرد مشهور اسم اعظم را احیاء مردگان دانسته، و مثلاً احیاء مردگان به دعای عیسی (ع) را نتیجه کاربست اسم اعظم شناسانده‌اند.^{۴۵} پیامبران دیگری هم بوده‌اند که نه در مقام اعجاز که به منظوره‌های دیگری مبادرت به همین کار کرده‌اند. گفته‌اند ابراهیم (ع) وقتی خواست به اطمینان قلب درباره معاد رسد،^{۴۶} به امر خدا بر چهار پرنده‌ای که کشت اسم اعظم برخواند.^{۴۷} پیروزی داوود بر جالوت را نیز نتیجه رجوعش به پیرزنی بازنموده‌اند که

۳۹. نک. نیشابوری، ۴۲۸/۲.

۴۰. ابن قیم جوزیه، ۱۲۱-۱۵.

۴۱. ابن جوزی، ۱۶۸/۲-۱۷۰.

۴۲. نک. حقی، ۳۸/۲؛ کفعمی، البلد الامین، ۱۰/۱.

۴۳. نک. کلینی، ۱۹۹/۸.

۴۴. نک. شیخ طوسی، ۲۹۶.

۴۵. سمعانی، ۱۰۶/۱.

۴۶. بقره/ ۲۶۰.

۴۷. ابوالشیخ اصفهانی، ۶۱۸/۲.

اسم اعظم می‌دانست؛^{۴۸} ظاهراً از آن رو که پیرزن کاهنی مرده را زنده کرد و راه غلبه بر جالوت را به داوود نمایاند.^{۴۹} حتی گفته می‌شود برخی پیامبران برای ازدیاد جمعیت مؤمنان به برخواندن اسم اعظم و زنده کردن مؤمنان مرده توسل جسته‌اند.^{۵۰} نه تنها پیامبران، بلکه حتی فرشتگان مرگ و زندگی نیز با برخواندن این اسم جان می‌بخشند و باز می‌ستانند.^{۵۱}

ب) تصرفات خدا در هستی

این باور نیز در میان مسلمانان رواج داشته که همه تصرفات مهم در جهان، حتی تصرفات خدا نیز با برخواندن اسم اعظمش ممکن شده است. کهن‌ترین شواهد وجود این قبیل باورها را می‌توان در اقوال منتسب به پیروان فرقه مُغپریه در ربع نخست سده دوم هجری یافت که می‌گفتند وقتی خدا خواست جهان بیافریند اسم اعظم برخواند؛ این‌گونه، پرواز کرد و بر تاج خود نشست، بعد با انگشت خود همه کارهای بندگان را بر کف دستش نوشت،^{۵۲} و بعد از آن هم گردش افلاک و تدبیر امور هستی را با برخواندن همین نام خویش پی گرفت.^{۵۳}

اعتقاد به این را که تصرفات خدا نیز در هستی با برخواندن اسم اعظم امکان‌پذیر می‌شود می‌توان در شماری از دعاهاى شیعی دید؛ ادعیه‌ای که گاه به اهل بیت (ع) منتسب گشته‌اند. در دعایی آمده است خدا نام خود را بر شب و روز نهاد و تاریک و روشن‌شان کرد.^{۵۴} در دعای دیگری سخن از آن می‌رود که خورشید و ماه و کوه‌ها، حتی عرش و کرسی

۴۸. مقاتل، ۲۱۰/۱.

۴۹. نک. عهد عتیق، اول صموئیل، ۱۹-۷/۲۸؛ نیز نک. سبط ابن جوزی، ۱۵۴/۲.

۵۰. نک. عیاشی، ۱۴۱/۱.

۵۱. مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ۱۴۳/۵.

۵۲. قس. شهرستانی، ۱۷۷/۱؛ ابن اثیر، ۲۳۹/۴.

۵۳. شهرستانی، ۱۷۲/۱؛ برای تشابه این باور با اعتقادات مزدکیان، نک. همو، ۲۴۸/۱.

۵۴. شیخ طوسی، ۸۰۴.

خدا، بدان سبب در جایگاه خود استقرار یافته‌اند که اسم اعظم بر آن‌ها خوانده شده‌است.^{۵۵} حاملان عرش عظیم خدا نیز با گفتن اسم اعظم توان چنین کاری را پیدا کرده‌اند.^{۵۶} برپایه این دعاها، سنجش امور مختلف و نگه‌داری حساب آن‌ها نیز با کاربرد اسم اعظم صورت می‌گیرد. مثلاً گفته می‌شود خداوند حساب همه چیز حتی وزن کوه‌ها و پیمان‌ها آب دریاها را هم با اسم اعظم نگاه می‌دارد. برخی افعال الهی مثل روزی دادن به بندگان هم که نیازمند حساب و کتاب گسترده و دقیق است با اسم اعظم پیوند خورده، و گفته شده‌است خدا حساب‌شان را با کاربرد اسم اعظم حفظ می‌کند.^{۵۷}

پ) تصرف انسان‌ها در امور

به طبع می‌توان انتظار داشت افزون بر خدا و پیامبران، هر کس دیگر نیز که اسم اعظم بدانند بر تصرفات گسترده در عالم هستی توانا شود. شواهد باور به این را که انسان‌های عادی هم با دانستن اسم اعظم قادر به تصرف در اموراند می‌توان در دو اشاره مقاتل بن سلیمان به داستان بلعم باعور و آصف بن برخیا که پیش‌تر یاد شد، بازدید. در منابع حدیثی کهن عامه مسلمانان تصرف در حیات موجودات با برخواندن اسم اعظم خدا ممکن شناسانده شده‌است. مثلاً حکایت کرده‌اند سگی به فردی حمله آورد و هنوز به او نرسیده بود که جان داد؛ پیامبر اکرم (ص) دیدند و فرمودند حتماً وی خدا را به اسم اعظم خوانده‌است.^{۵۸} در منابع متأخرتر هر رویداد ناممکنی که وقوعش برپایه اساطیر مجاز باشد نتیجه برخواندن اسم اعظم دانسته می‌شود. مثلاً گفته‌اند این‌که فرشته داستان هاروت و ماروت به

۵۵. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ۲۸۱/۱؛ نیز نک. کفعمی، البلد الامین، ۱۰/۱.

۵۶. شیخ طوسی، ۲۹۶.

۵۷. همو، ۵۱.

۵۸. برای تحریرهای مختلف داستان، قس. ابن ابی شیبہ، ۳۰۸/۸؛ ابن حبان، ۱۷۵/۳.

آسمان برشد از آن رو بود که اسم اعظم خدا را بازگفت.^{۵۹} پیامبر اکرم (ص) نیز که خواست خورشید را پس از غروبش بازگرداند تا علی (ع) نماز گزارد، اسم اعظم برخواند و «رَدُّ الشمس» روی داد.^{۶۰} در منابع متأخرتر حتی وقوع چنین رویدادهایی نتیجه اعجاز یک پیامبر یا رویدادی اساطیری در زمانی و مکانی متفاوت با اکنون تاریخی دانسته نمی‌شود؛ بلکه می‌گویند هرکه این اسم را بداند بر چنین تصرفاتی قادر است. مثلاً راه رفتن بر آب را نیز با برخواندن اسم اعظم امکان‌پذیر می‌دانند.^{۶۱}

با آگاهی از اسم اعظم تصرف در ذهن خویش و دیگر انسان‌ها نیز ممکن دانسته می‌شده است. از قول ابن شُبْرُمَه فقیه کوفی (د ۱۴۴هـ) نقل کرده‌اند استادش کُرْز بن وَبَرَه از خدا خواست اسم اعظم به وی بیاموزد؛ با این تعهد که آن را در امور دنیوی صرف نکند و تنها برای بسیار خواندن قرآن از آن بهره گیرد.^{۶۲} راوندی (د ۵۷۳هـ) نیز در کتاب الخرائج والجرائح روایتی نقل می‌کند حاکی از آن که علی (ع) بر فردی نانویسا اسم اعظم خواند و در نتیجه او توانست قرآن بخواند.^{۶۳}

از برخی دعاهای متأخرتر در منابع شیعی چنین برمی‌آید که فرد با برخواندن اسم اعظم در بدن خود نیز تصرفاتی می‌تواند بکند؛ مثلاً دعایی را برای بند آوردن خون حیض نافع می‌دانند و در آن خدا را به اسم اعظمش قسم می‌دهند.^{۶۴} با مرور برخی دعاهای رایج در میان عامه مسلمانان نیز، می‌توان دریافت برخواندن اسم اعظم را برای اداء دین و تصرفاتی از این قبیل در امور اجتماعی نیز نافع می‌دانسته‌اند.^{۶۵}

۵۹. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۴۴۳/۱-۴۴۷.

۶۰. ابن فهد، ۸۸.

۶۱. نمازی، ۱۶۷/۵-۱۶۹.

۶۲. سبط ابن جوزی، ۲۰۲/۱۲.

۶۳. راوندی، ۱۹۷/۱-۱۹۸.

۶۴. صاحب‌معالم، ۴۸۲/۵.

۶۵. نک. پتی، ۵۳/۱.

۲. امکان فراگیری اسم اعظم

بخشی از نگرش‌ها به ماهیت اسم اعظم در فرهنگ اسلامی را می‌توان در بحث‌هایی دید که بر سر امکان فراگیری آن صورت گرفته‌است؛ بحث بر سر این‌که آیا فراگیری آن الهامی است یا اکتسابی، چه کسانی می‌توانند بدان دست یابند، و هر چه از این قبیل.

الف) پنهانی و آشکاری اسم اعظم

نظر مشهور در میان عموم مسلمانان آن است که اسم اعظم از همگان مخفی است و جز خواص اولیاء خدا کسی از آن آگاهی ندارد. برخی عالمان از عامه مسلمانان با اشاره به روایاتی نبوی که در آن‌ها از ۹۹ نام نیکوی خدا سخن می‌رود اسم اعظم را خارج از این شمار، و صدمین دانسته‌اند.^{۶۶} گاه از این اسم اعظم صدمین بدان اعتبار که علمش نزد خداست، به «اسم مُستأثر» نیز تعبیر می‌کنند.^{۶۷} از منظر پذیرندگان این دیدگاه اسم اعظم نماد علم الهی شناخته می‌شود. از همین رو، هر جا در قرآن سخن از آموزش علمی الهی به انسان می‌رود آن را با تعلیم اسم اعظم تطبیق داده‌اند. برای نمونه، دست‌یابی قارون به گنج بزرگی که دستاورد علم او بود^{۶۸} را نتیجه آگاهی‌اش از این اسم دانسته‌اند.^{۶۹} حتی گفته‌اند مراد از آن‌که خداوند به انسان بیان آموخت^{۷۰} همین تعلیم اسم اعظم است.^{۷۱}

مرور برخی دعاهای منقول در منابع فرق مختلف اسلامی هم از آن حکایت می‌کند که برخی معتقد بوده‌اند گرچه اسم اعظم به ظاهر مخفی است، چیزی خارج از همان نام‌ها که عموم برای خدا می‌شناسند نیست؛ چنان‌که اگر کسی دعایی حاوی اسماء مختلف

۶۶. ابن حجر، ۲۲۱/۱۱.

۶۷. برای نمونه، نک. غزالی، ۱۶۸.

۶۸. قصص/۷۸.

۶۹. نک. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲۵۵/۶.

۷۰. الرحمن/۴.

۷۱. فیض کاشانی، ۳۴/۲.

خداوند را بخواند، می‌تواند امید برد اسم اعظم بر زبانش جاری، و دعایش مستجاب گردد. از جمله دعاها که واجد این وصف شناسانده‌اند، می‌توان به جوشن کبیر اشاره کرد.^{۷۲} برخی نیز میان اسم اعظم و اسم مستأثر خدا فرق نهاده، آگاهی به اسم اعظم را برای دیگران ممکن، اما علم به اسم مستأثر را مختص خدا دانسته‌اند.^{۷۳}

دیدگاه رقیبی که در عرض باور به پنهانی اسم اعظم رواج داشته، اعتقاد به آشکاری اسم اعظم است. سهیلی، مورخ و مفسر اندلسی (د ۵۸۱هـ) معتقد است صدمین نام خدا نیز مخفی نیست و همان اسم جلاله «الله» است.^{۷۴} در منابع متأخرتر از وی نیز شواهدی دیده می‌شود که از امتداد پذیرش همین قول حکایت دارد. برای نمونه، دعایی نقل کرده‌اند که گفته می‌شود ابراهیم ادهم (د ۱۶۱هـ) آن را در تعلیم اسم اعظم انشاء نمود؛^{۷۵} گویی روایت‌کنندگان این دعا اسم اعظم را چیزی پنهان و دست‌نیافتنی نمی‌دانسته‌اند. به نظر می‌رسد آن‌جا نیز که سیوطی در رساله «الدر المنظم» ۱۷ قول مختلف در تعیین مصداق اسم اعظم نقل می‌کند،^{۷۶} به آراء همین گروه اشاره دارد.

ب) تشکیکی بودن آگاهی از اسم اعظم

برخی نیز معتقد بوده‌اند اسم‌های خدا همه عظیم‌اند، هیچ یک بر دیگری برتری ندارد، و توصیف هر یک به اعظم به معنای نفی اعظمیت بقیه نیست.^{۷۷} احتمالاً هم‌ایشان اسم اعظم را بسته به افراد متفاوت می‌دانسته، و معتقد بوده‌اند هر کس با هر اسمی خدا را بخواند و

۷۲. نک. کفعمی، المصباح، ۳۱۲.

۷۳. سیوطی، ۴۷۳؛ برای شواهدی حاکی از رواج این قول، نک. صفار، ۲۲۸ «حجبت عنه حرفاً»؛ نیز نک. ضبی، ۱۶۳.

۷۴. سهیلی، ۱۱۲/۱.

۷۵. نک. دمیری، ۵۹/۱.

۷۶. سیوطی، ۴۷۳ به بعد.

۷۷. همو، ۴۷۲-۴۷۳.

احساس خلوت با خدا و انقطاع از غیر حاصل کند، آن اسم برای او اعظم است.^{۷۸} چنین دیدگاهی را به بایزید بسطامی، صوفی مشهور، منسوب کرده‌اند.^{۷۹} می‌توان محتمل دانست که از نگاه صاحبان این رأی، صرف دانستن اسم اعظم کار دشواری محسوب نمی‌شود و کار اصلی و مهمی که فرد باید بکند تا بتواند از این آگاهی بهره‌برد، نیکو دانستن اسم اعظم است؛ نه هر جور دانستن. گویی از نگاه اینان مسئله اصلی در خصوص فراگیری اسم اعظم و کار بست آن دانستن لفظ نیست؛ بلکه تبدیل این آگاهی به بخشی از وجود و هویت و افکار و رفتار مهم است.^{۸۰}

حتی برخی از آن‌ها نیز که باور به پنهانی اسم اعظم داشته‌اند، آگاهی از آن را امری تشکیکی می‌انگاشته‌اند. از شواهد کهن رواج این درک، سخنی منسوب به ابن عباس (د ۶۸هـ) است. از وی در تفسیر «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ...»^{۸۱} نقل می‌شود که مراد «نیکو» دانستن اسم اعظم است: «يُحْسِنُ الْأِسْمَ الْأَكْبَرَ...».^{۸۲} گویی آگاهی از اسم اعظم سطوح و مراتبی دارد و ممکن است مثلاً کسی اسم اعظم را بداند؛ اما به نیکوترین حد ممکن از آن آگاه نباشد. البته پایین‌ترین مراتب آگاهی از اسم اعظم نیز برای آن‌که فرد بتواند کارهای خارق عادت بکند کافی است. در روایاتی شیعی حتی تفاوت مراتب پیامبران نیز برپایه تفاوت میزان آگاهی‌شان از اسم اعظم تبیین می‌شود: از ۷۳ حرف اسم اعظم خدا، موسی، ابراهیم نوح و محمد (ع) به ترتیب هریک ۴، ۸، ۱۵ و ۷۲ حرف اسم اعظم را می‌دانستند؛ یک حرف را نیز خدا برای خود نگاه داشته، و به هیچ پیامبری نداده است.^{۸۳}

۷۸. قس. همو، ۴۷۵-۴۷۶ که این دیدگاه را مجزا می‌انگارد.

۷۹. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۸۶/۱۳-۸۷.

۸۰. برای یادکرد و نقد این دیدگاه، نک. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۰۳/۱.

۸۱. نمل/ ۴۰.

۸۲. یحیی بن سلام، ۵۴۵/۲.

۸۳. کلینی، ۳۳۹/۱.

پ) آگاهان از اسم اعظم

گفته‌اند آگاهی از اسم اعظم تنها برای برخی از خواص میسر است. البته، ممکن است ایشان بعد از آگاهی از اسم اعظم دچار انحراف شوند و از آگاهی خود استفاده‌های نابجا کنند؛ چنان‌که دو فرشته هاروت و ماروت نخست صالح بودند و بعد از آن‌که اسم اعظم دانستند منحرف شدند.^{۸۴} انبیاء و برخی عالمان بزرگ ادیان پیشین هم آگاه از اسم اعظم شناسانده شده‌اند. افزون بر آصف بن برخیا، بلعم باعور و عیسی (ع) که ذکرشان رفت، خضر نبی را هم از جمله آگاهان به اسم اعظم یاد کرده‌اند.^{۸۵}

عامه مسلمانان کم‌تر به این تصریح کرده‌اند که پیامبر اکرم (ص) اسم اعظم می‌دانستند. تنها روایتی از قول پیامبر (ص) نقل می‌کنند که به‌تلویح می‌تواند آگاهی وی از این اسم را برساند؛ همان‌که چون بناگاه سگِ حمله‌ور به فردی از پای درآمد، فرمودند حتماً آن فرد لابد خدا را به اسم اعظمش خوانده است.^{۸۶} روایتی دیگر هم از قول پیامبر اکرم (ص) نقل می‌شود که به عائشه فرمودند از آموزش اسم اعظم به زنان و سفیهان معذوراند.^{۸۷} از آن‌سو، در منابع شیعی از قول امامان شیعه روایت می‌شود که پیامبر (ص) و امامان شیعه اسم اعظم را می‌دانند.^{۸۸} در منابع شیعی سده پنجم، فراتر از امامان شیعه (ع)، برخی شخصیت‌های نمادین تشیع مثل سلمان فارسی هم صاحب این آگاهی شناسانده شده‌اند.^{۸۹} دست‌کم در اواخر سده ششم عموم مردم آگاهی از اسم اعظم را مختص صلحاء نمی‌دانسته‌اند. فخر رازی (د ۶۰۶هـ) از این گلایه می‌کند که چون کسی مدعی شود اسم اعظم می‌داند و می‌تواند با آن سحر کند و جنیان را به پیروی وادارد، شنندگان ضعیف‌العقل

۸۴. نک. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۴۴۳/۱-۴۴۷.

۸۵. طبرسی، ۴۳۵/۱۰.

۸۶. نک. سطور پیشین.

۸۷. ابن عدی، ۱۶۹/۲؛ نیز نک. ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۲۴/۲.

۸۸. برای نمونه، نک. کلینی، ۲۳۰/۱.

۸۹. الاختصاص، ۱۱.

اعتماد می‌کنند، نوعی ترس درون‌شان پدید می‌آید و این‌گونه، تردستی‌های ساحران را تصرفاتی راستین می‌انگارند.^{۹۰} در آثار این دوره حکایات فراوانی می‌توان یافت که در آن‌ها به بزرگان صوفیه هم‌چون ابراهیم ادهم آگاهی از اسم اعظم نسبت داده‌اند.^{۹۱} ابن عربی مؤلف الفتوحات المکیة (د ۶۳۸هـ) را نیز به این می‌شناخته‌اند که داننده اسم اعظم بوده، و به این علم نه با تحصیل علوم اکتسابی بلکه از راه دریافت باطنی و شهودی رسیده‌است.^{۹۲}

ت) شیوه آگاهی از اسم اعظم

بر سر این که چه‌طور می‌توان از اسم اعظم آگاه شد نیز ابهامات و اختلاف اقوالی در میان مسلمانان دیده می‌شود. حتی در حکایات مرتبط با بلعم باعور شیوه دستیابی او به اسم اعظم را به دو گونه مختلف ترسیم کرده‌اند؛ گاه آن را نتیجه تحصیل علم از کتابی و گاه نتیجه الهامی حاصل از عبادات بسیارش نمایانده‌اند.^{۹۴}

این دیدگاه را که شناخت اسم اعظم الهامی است، می‌توان دست‌کم در شواهد بازمانده از سده دوم پی جست. برای نمونه، از غالب قَطَّان شاگرد ابن سیرین و از ناموران صوفیه (د ۱۹۸هـ) روایت کرده‌اند بعد از ۲۰ سال ریاضت اسم اعظم را با رؤیایی الهامی شناخت.^{۹۵} گاه گفته‌اند افرادی اسم اعظم را با مکاشفه از امثال خضر و داوود نبی (ع) فراگرفته‌اند.^{۹۶} در برخی گزارش‌ها نیز گرچه تحصیل اسم اعظم آشکارا با الهام و رؤیا و مکاشفه پیوند

۹۰. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲/۲۴۸.

۹۱. نک. دمیری، ۱/۵۹.

۹۲. ابن اثیر، ۱۳/۱۵۶؛ برای ادعای صوفیانی متأخرتر که از این آگاهی برخوردارند، نک. عیدروس، ۲۸۷؛ جبرتی، ۱/۳۳۱؛ زرکلی، ۱/۶۴.

۹۳. نک. طبری، ۱۳/۲۵۸ «اوتی کتاباً...».

۹۴. نک. طبرانی، التفسیر، ۳/۲۱۵.

۹۵. نیشابوری، ۵/۳۰۶.

۹۶. طبرسی، ۱۰/۴۳۵؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۷/۳۸۸-۳۸۹.

نمی خورد، باز محتاج تلاشی ریاضت گونه برای حصول خلسه ای بدین منظور است. از این قبیل، می توان دعاهایی را یاد کرد که گفته اند مضمون شان به اسم اعظم نزدیک، و تکرار صدباره آن ها قرین اجابت است.^{۹۷}

گویا برخی نیز، دست کم در سده چهارم دست یابی به اسم اعظم را با تعلیم گرفتن از آگاهان امکان پذیر می دانسته اند. روایات متعددی حاکی از مراجعه افرادی به بزرگان دین است با این درخواست که اسم اعظم به ایشان آموزش داده شود. بیش تر این تقاضاها با توصیه به خواندن اورادی پاسخ داده شده است که امید می رود اسم اعظم در آن ها باشد.^{۹۸} در تعلیم طریقه های صوفیه، خاصه متأخران، بسیار می توان تأکید بر فراگیری و بازخوانی اورادی را دید که غالباً منبعی ناشناس به خواندن شان توصیه کرده، و گفته است اسم اعظم خدا در میان اسم های مختلفی که در آن ها ذکر می شود جای دارد. دعاهای متعددی از این قبیل می توان سراغ داد که با تعبیر «وَقِيلَ الْاِسْمُ الْاَعْظَمُ هُو...» آموزشی این چنین می دهند.^{۹۹} برخورداری فرد از برخی صلاحیت ها نیز برای آگاه شدن وی از اسم اعظم ضروری شناخته شده است؛ زیرا فرد فاقد آن اوصاف ممکن است با کار بست نابجای اسم به خود و دیگران صدمه بزند یا موجب گمراهی افرادی شود. مولوی در یکی از حکایات مثنوی تمثیلی در این باره آورده است حاکی از اصرار فردی به فراگیری اسم اعظم و انکار عیسی (ع) و بعد عجزش در برابر اصرار فرد و تعلیم اسم اعظم به وی، که در نهایت موجب می شود آن مرد اسم اعظم را بر استخوان های شیری مُرده برخواند و خود نیز دریده شود.^{۱۰۰} حتی گاه میان اوج تقرب یک فرد به خدا با آگاهی او از اسم اعظم پیوند برقرار شده است.^{۱۰۱}

۹۷. برای نمونه، نک. ابن طاووس، مهج الدعوات، ۳۱۷.

۹۸. برای نمونه، نک. ابن بابویه، ۸۹.

۹۹. برای نمونه، نک. ابشهی، ۵۴۱/۲.

۱۰۰. مولوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۱-۱۴۷، ۴۵۷-۴۶۰.

۱۰۱. نک. طبری، ۴۶۶/۱۹ «كان صِدِّيقاً يَعْلَمُ الْاِسْمَ الْاَعْظَمَ».

برخی عالمان مسلمان با تصریح به این‌که آگاهی از اسم اعظم یک موهبت الهی است، محتمل دانسته‌اند که اشخاص بتوانند با پروردن برخی خصال نیکو در خود بدان دست یابند. گزارش‌هایی حاکی است که آگاهان از اسم اعظم برای تعلیم آن به دیگران شرط می‌کرده‌اند که شخص توانایی تحمل حقائق و هضم دشواری‌های آگاهی از آن را داشته باشد،^{۱۰۲} آگاهی‌اش از این اسم سبب اختلال نظم عمومی اجتماع یا رسیدن آسیبی به مردم نشود،^{۱۰۳} و در برابر وسوسه‌های شیطانی بزرگ تاب آورد.^{۱۰۴} گاه نیز برخی مدعیان آگاهی از اسم اعظم آن را در نوشته‌ای پنهان می‌کرده، و با وصیت به خواندن آن مکتوب، عملاً بازشناسی صلاحیت افراد برای دستیابی به اسم را به تقدیر وامی‌نهادند.^{۱۰۵}

به‌هرحال، از دید عالمان مسلمان رسیدن به مقام آگاهی از اسم اعظم نیز به‌تنهایی نمی‌تواند فرد را از انحطاط اخلاقی بازدارد؛ آن‌سان که کسی در جایگاه بلعم باعور نیز ممکن است با غرور به ضلالت افتد.^{۱۰۶} ایشان تصریح کرده‌اند همان‌قدر که آگاهی از اسم اعظم به فرد فایده می‌رساند، برای او مسئولیت آفرین نیز هست و اگر سوءاستفاده کند، به همان اندازه که نعمت بزرگی دریافت کرده، مجازاتش نیز بزرگ و مساوی با ضلالت ابدی است.^{۱۰۷}

۳. مصداق‌های احتمالی اسم اعظم

برپایه شواهد موجود، دست‌کم از اواخر سده نخست هجری این باور که کسانی جز خدا و خواص اولیاء او نیز می‌توانند از اسم اعظم آگاه شوند رواج داشت. این‌گونه، به‌مرور

۱۰۲. برای نمونه نک. صفار، ۲۳۰.

۱۰۳. نک. حقی، ۳۳۸/۱.

۱۰۴. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۱۲۶/۱-۱۲۷.

۱۰۵. نک. عیدروس، ۱۲۶.

۱۰۶. نک. قشیری، ۲۵۷/۱.

۱۰۷. نیشابوری، ۴۲۸/۲؛ طبرانی، التفسیر، ۲۱۷/۳.

کوشش‌هایی نیز برای بازشناسی مصداق آن با تحلیل آیات و روایات پی گرفته شد.^{۱۰۸} وقتی از اوائل سده ششم این باور فراگیر شد که خدا خود خواسته است اسم اعظم، شب قدر و ساعت اجابت روز جمعه پنهان باشد،^{۱۰۹} این بینش جایگزین گشت که می‌توان با برخواندن دعاهایی به اجابت موعود با اسم اعظم امید داشت؛ زیرا اسم اعظم هرچه باشد از اسماء الحسنی خارج نیست و برخی نام‌های خدا چنان به اسم اعظم نزدیک اند که اگر با حضور قلب ادا شوند همان فایده را دارند. هم‌زمان با رواج این دو گفتمان در سده‌های متقدم و متأخر، کوشش‌های بسیاری برای مصداقیابی اسم اعظم شکل گرفت.

الف) نام‌ها و اوصاف مشهور خدا

از گذشته‌های دور برخی عالمان مسلمان اسم اعظم را در نام‌های مشهور خدا می‌جستند. برای نمونه گفته‌اند ابوالشعثاء جابر بن زید (د ۹۳هـ)، عالم بزرگ عصر تابعین در بصره، اسم اعظم خدا را «الله» می‌انگاشت و به آیه آخر سوره حشر استناد می‌کرد: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...».^{۱۱۰} از نگاه تاریخی این البته جای پرسش دارد که آیا ابوالشعثاء وقتی الله را اسم اعظم خدا بازمی‌شناساند همان خواص مرموز یک نام پنهان را نیز برایش قائل بود یا نه. باری، انتساب این دیدگاه به یک تابعی رواج گسترده آن را در ادوار بعد به همراه آورد؛^{۱۱۱} آن‌سان‌که بعدها ادعا شد نظر مشهور عامه مسلمانان همین است.^{۱۱۲} از آن‌جا که «الله» نامی آشکار است، کسانی از قبیل نیشابوری (د پس از ۸۵۰هـ) که این دیدگاه را پذیرفتند،^{۱۱۳}

۱۰۸. برای کهن‌ترین نمونه، نک. مجاهد، ۴۷۲/۲؛ نیز نک. طبری، ۴۶۵/۱۹.

۱۰۹. بغوی، معالم التنزیل، ۲۲۱/۱.

۱۱۰. طبری، ۳۰۵/۲۳.

۱۱۱. برای مرور استدلال‌ها بر این معنا، نک. ابن عجبیه، ۲۴۲/۳؛ هزری، ۵۰/۱.

۱۱۲. بدر، ۱۵۵-۱۵۱/۱.

۱۱۳. نک. نیشابوری، ۶۶/۱.

مجبور بودند صرف اداء اسم اعظم را برای تحقق استجابت کافی نشمرند.^{۱۱۴} یک نسل بعد از ابوالشعثاء، مجاهد بن جبر تابعی مکی (د ۱۰۴هـ) اسم اعظم را «یا ذا الجلال و الاکرام»^{۱۱۵} و ابن شهاب زُهری تابعی مدنی (د ۱۲۴هـ) هم آن را «یا إِلَهَنَا وَإِلَهَ كُلِّ شَيْءٍ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» شناساند.^{۱۱۶}

در ادوار متأخرتر انبوهی عبارات مشابه را می‌توان یافت که دربردارنده اسم اعظم بازنموده شده‌اند.^{۱۱۷} وصف «رب» را هم از مصادیق محتمل اسم اعظم انگاشته‌اند.^{۱۱۸} برخی نیز به استناد قول ابوالشعثاء و مجاهد و ابن شهاب زهری گفته‌اند اسم اعظم خدا مجموعی از اسماء الحسنی است.^{۱۱۹} برخی هم اسم اعظم را در «اللَّهِم» جستجو کردند؛ با این دفاع که الله دلالت بر ذات خدا دارد و میم بر دیگر اسماء الحسنی و کسی که اللهم بگوید گویی همه نام‌های خدا را با هم یاد کرده‌است.^{۱۲۰}

ب) آیات قرآن

چنان‌که گفتیم، دست‌کم از نیمه سده دوم و دوران تألیف تفسیر مقاتل، تطبیق اشاره قرآن به «کسی که علمی از کتاب داشت»^{۱۲۱} با داستان آصف بن برخیا و احضار تخت سلیمان با کاربست اسم اعظم سبب شد این باور فراگیر شود که اسم اعظم علمی موجود در کتاب

۱۱۴. همو، ۱۹/۲.

۱۱۵. مجاهد، ۴۷۲/۲.

۱۱۶. طبری، ۴۶۵/۱۹.

۱۱۷. برای نمونه، نک. ابن طاووس، مهج، ۳۵۹/۱-۳۶۷؛ ابشیهی، ۵۴۱/۲؛ کفعمی، المصباح، ۳۱۱؛ عاملی، ۱۹۴/۴.

۱۱۸. نک. مجلسی، مرآة العقول، ۲۰۸/۱۲.

۱۱۹. نک. سیوطی، ۴۳۷ به بعد.

۱۲۰. همو، ۴۷۶.

۱۲۱. نمل/۴۰.

خداست و برای یافتن آن باید سراغ قرآن رفت.^{۱۲۲} این گونه، وجود اسم اعظم را در کلمات و آیات مختلفی از قرآن محتمل انگاشتند.

از این میان، برخی اسم اعظم را در حروف مقطعه جستند؛ با این تلقی که هر یک از این حروف علامتی اختصاری برای یک وصف خدای اند،^{۱۲۳} یا با این تلقی که می توان با ترکیب شان اسم اعظم را بر ساخت؛ چنان که مثلاً حاصل ترکیب «الر»، «حم»، و «ن» اسم «الرحمن» می شود. این نظریه را گاه به علی (ع)، گاه به ابن عباس و گاه به امام صادق (ع) منتسب کرده اند.^{۱۲۴} در منابع متأخر شیعی گذشته از آن که گاه با نقل روایاتی همین دیدگاه به پیامبر (ص) نیز منتسب شده^{۱۲۵}، در تعیین مصداق اسم اعظم بر اساس حروف مقطعه نیز گمانه های متفاوتی در میان آمده است.^{۱۲۶}

بر پایه دیدگاهی دیگر که به امام رضا (ع) منتسب می شود اسم اعظم را در بَسْمَلَه باید جست؛ زیرا نزدیکی نام خدا در این تعبیر به اسم اعظم در حدّ نزدیکی سیاهی چشم به سفیدی آن است.^{۱۲۷} در روایاتی دیگر اسم اعظم گاه در آیاتی پراکنده از جای جای قرآن^{۱۲۸}، گاه در آیاتی متوالی^{۱۲۹}، گاه در سوره های کوتاه مثل حمد و توحید و قدر^{۱۳۰} و گاه در برخی سوره های پیاپی مثل حوامیم^{۱۳۱} جسته می شود.

۱۲۲. برای تصریح به این معنا، نک. کفعمی، المصباح، ۳۰۶.

۱۲۳. تستری، ۲۵.

۱۲۴. قس. همان جا؛ طبرسی، ۷۶-۷۵/۱.

۱۲۵. نک. کاشی، ۱۲۴/۸-۱۲۵.

۱۲۶. نک. مجلسی، بحار الانوار، ۳۷۶/۸۹.

۱۲۷. طبرسی، ۵۲/۱.

۱۲۸. نک. ابن ابی شیبّه، ۳۰۸/۸؛ ابن طاووس، مهج الدعوات، ۳۱۶.

۱۲۹. برای نمونه، نک. همان، ۳۱۷؛ ابن قیم جوزیه، ۱۲/۱-۱۵؛ جزئی، ۳۴۲/۲.

۱۳۰. شیخ بهائی، مشرق الشمسین، ۲۵۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۲۳/۹۰-۲۳۳.

۱۳۱. کفعمی، المصباح، ۳۰۷.

پ) ادعیه، اذکار، مکررات و اغلوطات

از دورانی که هنوز نمی‌دانیم دقیقاً چه زمانی است، به‌مرور این طرز فکر گسترش پیدا می‌کند که آگاهی از اسم اعظم نه برای همگان مقدور است، نه همگان صلاحیت آگاهی از آن را دارند و اگر بدانند می‌توانند از آن استفاده نیکو ببرند. براین اساس، افراد به این ترغیب می‌شوند که با کاربردهای متفاوتی به اجابت وعده‌شده با اسم اعظم دست یابند و درعین حال، ریاضات لازم برای آگاهی از آن و مسئولیت حاصل از این آگاهی را نیز متحمل نگردند.

یک راهبرد از این قبیل آن است که اشخاص دعاهایی حاوی نام‌های خدا بخوانند؛ ادعیه‌ای که محتمل دانسته می‌شود اسم اعظم یا نام‌هایی بسیار نزدیک به آن را دربر داشته باشند. شخص در برخی از این دعاها خدا را به همه نام‌هایش قسم می‌دهد؛ خواه نام‌هایی که می‌شناسد یا نمی‌شناسد.^{۱۳۲} از همین قبیل دعاها، ادعیه منسوب به برخی پیامبران گذشته هم چون یونس (ع) است که در آن برخی نام‌های خدا یاد شده‌اند.^{۱۳۳} هم چنین است برخی دیگر دعاهای کوتاه حاوی نام‌های خدا^{۱۳۴} یا برخی دعاهای طویل و مشهور مثل دعای مشلول، مُجیر، و جوشن کبیر.^{۱۳۵}

گاه نیز کوشش برای نزدیک شدن به اسم اعظم با راهبردی متفاوت صورت می‌پذیرد: افراد بر این اساس که مضمون برخی اذکار به اسم اعظم خدا نزدیک است امید می‌ورزند با تکرار آن‌ها بتوانند کاستی حاصل از یاد نکردن اسم اعظم را جبران کنند و اصرارشان بر آن او را سبب شود که خداوند اجابتی شبیه آن‌چه برای اسم اعظم توقع می‌رود نصیب‌شان دارد. از جمله این او را ذکر است مرکب از بسمله و لاحول که گفته می‌شود امام رضا (ع)

۱۳۲. طبرانی، الدعاء، ۵۴.

۱۳۳. نک. ابن طاووس، مهج الدعوات، ۳۱۸؛ قاسمی، ۳۶۷/۱.

۱۳۴. نک. شیخ طوسی، ۴۳۶/۱؛ بغوی، شرح السنة، ۳۶/۵؛ ابن طاووس، الدرر الواقیة، ۷/۹.

۱۳۵. نک. کفعمی، المصباح، ۳۱۲.

تکرار صدباره آن را بعد از نماز صبح نافع دانسته، و محتوای آن را به اسم اعظم از سیاهی چشم انسان به سفیدی اش نزدیک تر توصیف کرده اند.^{۱۳۶} دعاهای دیگری را نیز که مظان وجود اسم اعظم و قرین اجابت شناسانده شده اند و حاوی تکرار اذکاراند باید به همین دسته ملحق کرد؛ مثلاً «یا الله یا الله یا الله یا رحمان یا رحمان یا نور یا نور یا نور...».^{۱۳۷}

از جمله اورادی که حاوی اسم اعظم شناسانده می شود و تکرار آن را برای دستیابی به اجابت نافع می دانند، ضمیر «هو» ست. دست کم در متون سده چهارم مثل توحید ابن بابویه می توان اشاره به این ضمیر را هم چون اسمی برای خدا دید.^{۱۳۸} بعدها صوفیان در این باره نظریه پردازی کرده، و ضمیر هو را اشرف اسماء خدا دانسته اند؛ با این استدلال که اسم اعظم خدا الله، و معنای هو از آن هم پنهان تر است؛^{۱۳۹} گویی باید اسم اعظم را در تعبیری رازآمیز^{۱۴۰} جست. کاربرد مکرر این ضمیر در اوراد صوفیه و مجالس ذکر ایشان تا دوران معاصر هم رواج دارد.^{۱۴۱}

باور به رازآلودگی اسم اعظم و تطبیق آن با مصادیقی مبهم - چون حروف مقطعه یا ضمیر هو - سبب شده است به مرور این دیدگاه نیز پذیرفته شود که باید اسم اعظم را در نام هایی اسرارآمیز جست. این گونه، ادعیه و اورادی نیز اسم اعظم را در کلمات و عباراتی فاقد معنا باز می نمایند که گاه «اغلوطات» نامیده شده اند؛^{۱۴۲} عباراتی مثل «حفص لابرح

۱۳۶. ابن طاووس، مهج، ۳۱۶-۳۱۷؛ برای اورادی مشابه، نک. کفعمی، المصباح، ۳۰۸؛ سیوطی، ۴۷۵ «هو الله الله...».

۱۳۷. ابن طاووس، مهج، ۳۲۲؛ برای نمونه ای مشابه، نک. مجلسی، بحار الانوار، ۱۷۰/۵۸.

۱۳۸. ابن بابویه، ۸۹.

۱۳۹. نک. بقاعی، ۲۲۶/۱.

140. esoteric

۱۴۱. نک. خلیلی، ۲۵۶/۲؛ ظهیر، ۲۲۵.

۱۴۲. برای اشاره ای به این تعبیر، نک. حاجی خلیفه، ۱۴/۱.

صطفص».^{۱۴۳} از همین قبیل است قسم دادن خدا به برخی حروف الفباء: «اللهم إني أسألك بألف الابتداء، بباء البهاء...» با این باور که حاکی از اسم اعظم‌اند.^{۱۴۴}

افزون بر همه موارد ذکرشده، گاه نیز دعاهایی ترویج شده‌اند که در بردارنده مجموعه‌ای از عوامل فوق با هم دیگر دانسته می‌شوند؛ مثلاً، دعایی که ابن طاووس نقل می‌کند و گفته شده است که پیامبر (ص) با آن در خواب امام زین العابدین (ع) را اسم اعظم تعلیم نمود.^{۱۴۵}

۴. سبب تأثیر اسم اعظم

گذشته از آن‌که بر خواندن اسم اعظم را برای تصرفاتی نافع دانسته‌اند، نوشتن و همراه داشتن آن را نیز مفید انگاشته‌اند. مثلاً گفته‌اند ثروت قارون^{۱۴۶} بدان سبب حاصل شد که به برگه‌هایی حاوی اسم اعظم دست یافت.^{۱۴۷} نیز، گفته‌اند اگر اسم اعظم بر کاغذی نویسند و بر آتش افکنند نخواهد سوخت.^{۱۴۸} نهادن و دفن کردن اسم اعظم در مکانی خاص را نیز برای اموری مفید انگاشته‌اند؛ چنان‌که گفته‌اند آصف بن برخیا اسم اعظم زیر تخت سلیمان (ع) پنهان، و اسباب حکومت وی بر جهان را پدید کرد.^{۱۴۹} برای فرونشاندن طغیان دریا نیز نهادن برگه‌های حاوی اسم اعظم بر چهارسوی آب را نافع دانسته‌اند.^{۱۵۰} ظاهراً گاهی هم اسم اعظم را برای رهایی مردگان از عذاب قبر بر کاغذی می‌نوشته، با مرده دفن

۱۴۳. مجلسی، بحار الانوار، ۲۲۹/۹۰.

۱۴۴. کفعمی، المصباح، ۳۱۱.

۱۴۵. ابن طاووس، مهج الدعوات، ۳۵۹/۱-۳۶۷؛ برای دیگر نمونه‌ها، نک. کفعمی، المصباح، ۳۰۸، ۳۱۰؛ متقی هندی، ۲۴۸/۲-۲۴۹.

۱۴۶. نک. قصص/۷۶.

۱۴۷. ابونعیم اصفهانی، ۲۷/۶.

۱۴۸. ابن اثیر، ۳۹۰/۱.

۱۴۹. نسائی، ۱۳/۱۰.

۱۵۰. ابونعیم اصفهانی، ۲۷/۶.

می‌کرده‌اند.^{۱۵۱} درباره مسجدی در شهر دمشق باور داشته‌اند که دعا در آن مستجاب می‌گردد؛ زیرا اسم اعظم خدا در گوشه‌ای ناشناخته از آن مکتوب شده‌است.^{۱۵۲} احتمالاً کتابتش بر نگین انگشتری را نیز نافع می‌دانسته‌اند.^{۱۵۳} به هر روی، پایه‌پای گسترش توجهات به اسم اعظم در فرهنگ اسلامی، بحث‌های گسترده‌ای نیز درباره ماهیت و خواص آن صورت گرفته‌است؛ بحث‌هایی بر سر این که چرا می‌توان با یادکرد آن در هستی تصرف نمود. گرچه این اقوال متنوع‌اند، می‌توان بر پایه شباهت‌هایی عمومی آن‌ها را ذیل چند محور دسته‌بندی کرد.

الف) تأثیر به اعتبار کارگزاری خدا

یک دیدگاه کهن درباره ماهیت اسم اعظم آن بوده که کارگزار خداوند است. گرچه در جایی به‌صراحت این دیدگاه ابراز نمی‌شود، می‌توان بر پایه شواهدی به وجود آن پی برد. از قول ابن عباس در تفسیر «وَأَيَّدْنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ»^{۱۵۴} نقل شده که اسم اعظم خدا «القدس» است.^{۱۵۵} گویی صاحب این تفسیر تأیید و حمایت عیسی (ع) با روح القدس را به معنای تأیید و حمایت وی با «روح اسم اعظم» انگاشته‌است.^{۱۵۶}

با این فرض، ترکیب اضافی «روح اسم اعظم» ترکیبی نیازمند تحلیل است؛ گویی خداوند روح‌های مختلف را در خدمت خود حاضر دارد که یکی از آن‌ها روح اسم اعظم است. شاید چنین درکی بر این پایه استوار بوده که هم‌چنان که فرشتگان کارگزار خدای‌اند،

۱۵۱. ابن عساکر، ۴۰۲/۱۷؛ قس. مجلسی، روضة المتقین، ۳۷۶/۱ استجاب کتابت دعای جوشن کبیر بر کفن با اعتقاد به وجود اسم اعظم در آن.

۱۵۲. نعیمی، ۲۶۷/۲.

۱۵۳. نک. حافظ شیرازی، غزل ۲۸۶، بیت ۷.

۱۵۴. بقره/۸۷.

۱۵۵. ثعلبی، ۴۳۸/۳.

۱۵۶. قس. سمعانی، ۱۰۶/۱ این‌همانی روح با اسم اعظم.

ارواحی نیز در خدمت خدای‌اند و یکی از ایشان روح اسم اعظم است؛ روحی که لابد مأموری ویژه محسوب می‌شود و اوامرش مُطاع است.^{۱۵۷}

از کنارهم نهادن برخی آیات قرآن و اقوالی نیز که در تفسیرشان بیان شده است می‌توان به رواج دیدگاهی مشابه پی برد: ظاهراً برخی عالمان مسلمان اسم اعظم را آیه‌ای از آیات خدا می‌دانسته‌اند که برخواندن آن حکم باز نمودن یک نشانه را دارد؛ گویی فردی که اسم اعظم برمی‌خواند، خود را به‌سان مأموری بازمی‌نمایاند که از جانب خدا ارسال شده، و مأذون بودن خود برای تصرف در امور جهان را با ارائه نشانه مخصوص باز نموده است. این را در توصیفی می‌توان یافت که عبدالرحمان بن زید بن اسلم (د ۱۸۲هـ) درباره بلعم باعور کرده است. وی در توضیح «لَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا»^{۱۵۸} می‌گوید مراد از دادن نشانه خدا به بلعم آن است که اسم اعظم می‌دانست و به‌همین سبب از خدا هر چه می‌خواست برآورده می‌شد.^{۱۵۹}

دیدگاه دیگر از همین جنس نظر حکیم ترمذی (د ح ۳۰۰هـ) است. وی چیزی را که موجب اجابت می‌شود نه بر زبان آوردن الفاظ اسم اعظم که غرقه شدن دعاکننده در معنای آن الفاظ می‌داند؛ آن‌سان که هستی مجازی خویش در دنیا را از یاد ببرد و به مقام فناء فی‌الله برسد.^{۱۶۰} از نگاه وی آن‌چه به داننده اسم اعظم توان تصرف می‌دهد^{۱۶۱} مقام قربی است که حاصل می‌کند؛ نه دانستن صرف یک نام. بعدها ملاصدرا از همین دیدگاه تبیینی فلسفی،^{۱۶۲} و در دوران معاصر طباطبایی نیز خوانشی جدید باز نموده‌اند. بر پایه تبیین طباطبایی، نام‌های خدا از جمله اسم اعظم او حقائق پنهان در عالم هستی‌اند که اگر شخص بتواند آن حقائق

۱۵۷. برای احتمال رواج درکی مشابه درباره این که «رحمت» یکی از کارگزاران خداست، نک. مهروش، ۱۶۴-۱۶۵.

۱۵۸. اعراف/ ۱۷۵.

۱۵۹. نک. طبری، ۲۵۸/۱۳.

۱۶۰. حکیم ترمذی، ۱۳۶/۴.

۱۶۱. برای اشاره او به امکان چنین تصرفی، نک. همو، ۱۸۵/۴.

۱۶۲. ملاصدرا، ۴۲-۴۵.

را در وجود خویش تحقق بخشد، به قدرتی خدایی برای تصرف در هستی دست خواهد یافت.^{۱۶۳}

ب) تأثیر به مثابه دعایی مستجاب

نگرش دیگر در تبیین ماهیت اسم اعظم آن بوده که دعایی مستجاب است. باید توجه داشت که در فضای غلبه بت پرستی هم چون فرهنگ عربها در عصر پیش از اسلام، خدایان مختلفی برخوردار از قدرت اثربخشی در جهان دانسته می شدند که هر یک در جایی بخصوص می زیستند. دعا به معنای فراخواندن یک خدا از میان خدایان متعدد و چه بسا اهل جایی دیگر بود؛ کاری که اگر اشتباه صورت می گرفت هرگز نتیجه بخش نمی شد و به إحضار آن خدا برای یاری رسانی نمی انجامید. این گونه، احتمالاً معتقد بودند هر یک از خدایان اسمی بخصوص دارند و تنها اگر بدان خوانده شوند پاسخ می گویند.

به نظر می رسد نگرشی مشابه در دوره اسلامی نیز رواج داشته، و گاه به پیامبر اکرم (ص) نیز منتسب شده است. بر پایه روایتی، پیامبر (ص) فرمودند «می خواهید شما را بر اسم اعظم خدا آگاه کنم؟ همان دعا که یونس در ظلمات بر خواند و وارست...».^{۱۶۴} این که دعا برای اسم اعظم بدل واقع شده، گویای رواج این باور است که اسم اعظم خود چیزی از جنس یک دعاست. در دعایی که محمد بن جعفر دیباج (د ۲۰۳ هـ) از قول پدرش فرزند امام صادق نقل می کند^{۱۶۵} گفته می شود یک نام «اعظم اعظم اعظم» نام های خداست و خدا اجابت با دعا به آن را بر خود واجب کرده است. بر پایه روایاتی دیگر خدا از آن رو با بر خوانده شدنش حاجات را برمی آورد که شنیدن آن را خوش می دارد^{۱۶۶} و با یادکرد آن

۱۶۳. نک. طباطبایی، ۱۹۷/۸.

۱۶۴. حاکم نیشابوری، ۵۰۶/۱.

۱۶۵. طبرانی، الدعاء، ۱۳۱/۳.

۱۶۶. شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ۱۰۵، ۲۲۷؛ شیخ بهائی، مفتاح الفلاح، ۳۱۴.

رحمتش جلب می‌شود.^{۱۶۷}

یک دیدگاه دیگر درباره سبب تأثیر اسم اعظم آن بوده که با برخواندن این اسم گویی خدا را به همه نام‌هایش خوانده‌اند. در روایتی آمده‌است فردی در زمان پیامبر اکرم (ص) دعا می‌کرد «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَدْتَ أَمْرًا فَإِنَّمَا تَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» و پیامبر (ص) فرمودند وی خدا را به اسم اعظمش فراخوانده‌است.^{۱۶۸} صرف نظر از این که انتساب این سخن به پیامبر اکرم (ص) چه اندازه می‌تواند پذیرفتنی باشد، بینشی درباره سبب تأثیر اسم اعظم در آن پنهان است: (۱) اسم نه تعبیری برای یادکرد نام یک موجود، که توصیفی کامل از چیستی آن است؛ (۲) هرگاه چیستی امری به درستی توصیف شود، می‌توانش به خدمت گرفت؛ (۳) می‌توان با توصیف کامل خدا از قوای او برای تصرف در جهان بهره جست؛ (۴) با یادکرد اسم اعظم خدا می‌توان توصیف کاملی از وی باز نمود؛ (۵) اسم اعظم خدا در بردارنده اوصاف مختلف خداوند است که مجموعاً سبب شده‌اند بر جهان هستی غلبه یابد.

ابن عربی (د ۶۳۸هـ) نیز درباره اسم اعظم توضیحاتی دارد که می‌توان برپایه آن‌ها دریافت نگاه وی به سبب تأثیر اسم اعظم شبیه همین بوده‌است. وی می‌گوید اسم اعظم در رأس نام‌های خدا قرار دارد و ذکر آن مستوجب ذکر همه نام‌های خداست: «استَوْجَبَ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ».^{۱۶۹} گویی از نگاه ابن عربی شناخت هر یک از نام‌های خدا موجب می‌شود فرد بتواند تصرفاتی محدود در حوزه‌ای از هستی به انجام رساند؛ اما وقتی کسی اسم اعظم را یاد کند، گویی همه نام‌های خدا را یاد کرده، و بر تصرفات حاصل از همه آن‌ها با هم توانا شده‌است.

تحلیل مشابهی را در کتاب الجواهر المضيئة عبدالقادر قُرْشِي (د ۷۷۵هـ) می‌توان دید.

۱۶۷. شیخ طوسی، همان، ۳۴۲ «باسمک العظیم المُتَرَحِّمُ بِهِ».

۱۶۸. ابن ابی شیبہ، ۵۷/۷.

۱۶۹. ابن عربی، الفتوحات المکیة، ۱۲۰/۲؛ همو، الاجوبة، ۲۰۹.

وی در تفسیر «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^{۱۷۰} می‌گوید مراد آن است که همه نام‌های خدا نیک‌اند؛ اما باید خدا را به اسمی متناسب خواسته خود بخوانیم. برای نمونه، آن‌گاه که از خدا رحمتی می‌طلبیم، بهتر است «یا رحیم» بگوییم... وی می‌افزاید سبب آن‌که برخواندن اسم اعظم با اجابت مقرون شده، همین است که یادکرد آن به‌مثابه یادکرد هم‌زمان همه نام‌های نیکوی خداوند است.^{۱۷۱}

پ) تأثیری مشابه سحر و جادو

در برخی روایات اسلامی به‌وضوح قدرت حاصل از دانستن اسم اعظم برای تصرف در امور با دستاوردهای سحر و جادو قیاس شده‌است. از جمله، در روایتی از ابن عباس تعبیر قرآنی «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»^{۱۷۲} چنین تفسیر می‌شود که پس از مرگ سلیمان(ع)، دیوهایی به تخت پادشاهی او راه جستند، اسم اعظم را که وزیرش آصف در پای سریر پنهان کرده بود بیرون کشیدند، مکتوباتی سحرآگین بدان افزودند و به همگان گفتند سلیمان با بهره‌مندی از جادو بر جهان حکومت می‌کرده‌است.^{۱۷۳} سیاق روایت نیک نشان می‌دهد مخاطبان آن تصرف با اسم اعظم را بسیار شبیه تصرفات جادوگرانه می‌انگاشته‌اند.

در برخی دعاها نیز، وقوع برخی تصرفات مهم در هستی نتیجه آن بازنموده می‌شود که اسم اعظم را روی چیزی بنهند: «... وَضَعْتُهُ عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ وَعَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ».^{۱۷۴} در روایاتی منسوب به امام باقر و امام صادق(ع) نیز تصویر مشابهی از شیوه تأثیر اسم اعظم

۱۷۰. اعراف/ ۱۸۰.

۱۷۱. قرشی، ۱۱/۱؛ نیز نک. نیشابوری، ۱۱۴/۲.

۱۷۲. بقره/ ۱۰۲.

۱۷۳. نسائی، ۱۳/۱۰.

۱۷۴. شیخ طوسی، ۸۰۴.

بازنموده می‌شود: با برخواندن اسم اعظم چیزهایی را می‌توان معدوم کرد و این‌گونه، مسافت‌ها میان خود با خواسته را درنوردید. مثلاً، وقتی آصف بن برخیا اسم اعظم برخواند، زمینی که میان آصف و تخت بلقیس بود معدوم و سپس اعاده شد؛ آن‌سان که آصف توانست به یک آن تخت را برگردد و در جای جدید نهد.^{۱۷۵} شبیه همین تبیین به ابن اسحاق (د ۱۵۰هـ) نیز منتسب شده‌است: سریر بلقیس در زمین فرورفت و از کنار سلیمان سربرآورد.^{۱۷۶}

ظاهراً در حدود سده ۶ق حتی مدعیان ساحری نیز توانایی خویش برای تصرف در جهان را به آگاهی خود از اسم اعظم پیوند می‌زده‌اند.^{۱۷۷} این‌گونه، برخی متکلمان مسلمان از پذیرش پیوند میان اسم اعظم و تصرف ساحرانه فراتر رفته، و در تبیین علل آن هم نظریه‌پردازی کرده‌اند. چنان‌که فخر رازی (د ۶۰۶هـ) گزارش می‌دهد، ایشان معتقد بوده‌اند با اسم اعظم از آن‌رو تصرف ممکن می‌شود که اسم عین مسمی است و آگاهی از اسم خدا عین آگاهی از ذات اوست.^{۱۷۸} این را نیز که عالمی هم‌چون ابن حاج (د ۹۲۹هـ) اسم اعظم را «اکسیر اولیاء» می‌شناساند^{۱۷۹} باید نتیجه رواج همین دیدگاه تلقی کرد؛ گویی دو راه برای تصرف نامعمول در جهان هست: کیمیاگری اهل فن با اکسیر و تصرف اولیاء در مواد جهان با برخواندن اسم اعظم.

ت) تأثیر به‌مثابه اسم ذات خدا

برپایه دیدگاهی متأخرتر، سبب امکان تصرف در هستی با برخواندن اسم اعظم آن است که

۱۷۵. کلینی، ۳۳۹/۱؛ ابن قولویه، ۱۲۸.

۱۷۶. ابن ابی‌حاتم، ۲۸۸۷/۹.

۱۷۷. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲۴۸/۲.

۱۷۸. همو، لوامع البینات، ۳-۵.

۱۷۹. عیدروس، ۱۲۶.

اسم ذات خداست. صاحبان این دیدگاه باور دارند هرگاه اسم ذات خدا بر خوانده شود اجابت خواسته حتمی است. البته، هیچ توضیح نمی‌دهند چرا میان بر خوانده شدن اسم ذات خدا با چنین اجابتی تقارن می‌بینند. از جمله این عالمان رجب بُرسی (د ح ۸۱۳هـ) عالم شیعی عراقی است. وی برای خدا سه اسم اعظم قائل است: اسم ذات، اسم صفات و اسم سِرِّ ذات. او مصداق این سه را به ترتیب الله، محمد و علی (ع) می‌داند.^{۱۸۰} گویی از نظر بُرسی اسم اعظم خدا همان مخلوقات اند که شیعیان آفرینش جهان را طفیل هستی ایشان می‌دانند.

رای دیگری از همین جنس را فیروزآبادی (د ۸۱۷هـ) باز نموده است. وی با ارائه یک دسته‌بندی از نام‌های خدا، اسم اعظم را نامی چند می‌داند که خداوند برای خود برگزیده است و هرگز بر کسی جز او نمی‌توان‌شان اطلاق کرد. گویی از نگاه وی سبب تأثیر نام‌های اعظم همین است که چون تنها بر یک مصداق خارجی قابلیت حمل دارند، هرگاه خوانده شوند اجابت حتمی است.^{۱۸۱}

نیشابوری (د پس از ۸۵۰هـ) نیز رای گروهی را نقل می‌کند که معتقداند حقیقت ذات خدا اسمی ندارد؛ زیرا تسمیه مستلزم شناخت است و هیچ کس نمی‌تواند حقیقت ذات خدا را بشناسد. او با نقد این رای اشکال می‌کند که اسم ذات خدا را انسان‌ها وضع نکرده‌اند و خدا خود واضح نام برای ذات خود بوده است. سپس می‌افزاید حال که ذات خدا دارای اسم بخصوصی است، قطعاً این اسم از دیگر نام‌ها برتر و بالاتر، و همان اسم اعظم خداست.^{۱۸۲} گویی از نگاه وی نیز، بر خواندن اسم ذات خدا موجب اجابت قطعی خواسته خواهد بود.

۱۸۰. برسی، ۲۴۷.

۱۸۱. نک. فیروزآبادی، ۴۲۶/۱.

۱۸۲. نیشابوری، ۶۵/۱.

نتیجه

هدف از این مطالعه شفاف‌سازی زمینه بحث درباره اسم اعظم و بازشناسی راه‌بردهای مطالعه تاریخی در این زمینه بود. اکنون با تکیه بر دستاوردهای بحث می‌توانیم زمینه‌های مختلفی را مشخص کنیم که شناخت تاریخ انگاره اسم اعظم به پیش‌برد مطالعه در آن‌ها منوط است.

یکی از این زمینه‌ها تلقی مسلمانان از ماهیت اسم اعظم است. برپایه شواهدی محتمل شناختیم که اسم اعظم در نخستین ادوار خود، دست‌کم از نگاه برخی مسلمانان در شمار کارگزاران خدا تلقی می‌شد و جایگاهی شبیه ایزدان در باور ایرانیان باستان داشت. خواه این فرضیه درست باشد یا نه، قدر مسلم این است که مسلمانان اسم اعظم را در ادواری کهن از تاریخش هم‌چون یک دعای مستجاب می‌نگریسته‌اند. چنین دعایی در یک دوره از تاریخ انگاره اسم اعظم فرداعلای علم موهبتی تلقی می‌شود؛ آن‌سان که هر جا در قرآن سخن از تعلیم دانشی مهم به بشر یا برخورداری از قدرت و دولتی در نتیجه دانش می‌رود، اولین چیزی که متبادر به ذهن مفسران مسلمان می‌شود ارتباط آن با اسم اعظم است. در دوره‌ای نیز، اسم اعظم با آیات خدا پیوند می‌خورد و معجزات پیامبران همه را نتیجه آن می‌انگارند. از دوره‌ای به بعد نیز اسم اعظم بیش از آن‌که چیزی از جنس الفاظ تلقی شود، ماهیتی شبیه آحراز و طلسمات پیدا می‌کند؛ چنان‌که به نگه‌داری و حفظ آن و نگارشش نیز فوایدی مهم نسبت می‌کنند یا برپایی کائنات را نتیجه کار بست آن می‌انگارند.

این مطالعه نشان داد برعکس معاصران که تصرف در طبیعت را با شناخت مواد و تصرف در آن‌ها پی می‌گیرند، قدمای مسلمانان می‌خواستند چنین تصرفی را با شناخت امور ماورایی مثل نام‌های خدا و استخدام آن‌ها به دست آورند. چنان‌که دیدیم، برخی پیش‌فرض‌های کلان و ایدئولوژی‌های پنهان در نوع نگاه غالب مسلمانان به اسم اعظم وجود داشته‌است؛ پیش‌فرض‌هایی مثل این‌که اسم نه تعبیری برای یادکرد نام یک موجود، که توصیفی کامل از چیستی آن است؛ یا این‌که هرگاه چیستی امری ماورائی با تسمیه آن

به درستی توصیف شود، می‌توانش به خدمت گرفت؛ یا این‌که خدا خود نیز با تحقق‌بخشی به اوصاف مختلف خود بر جهان هستی غلبه دارد.

در سخن از مصادیق اسم اعظم نیز دیدیم خیلی زود نظریه‌پردازی‌ها از اشاره به مصادیقی آشکار و معدود به مصادیقی متعدد، ناشناخته، رازآلود و حتی نامفهوم گرایید. نیز، با وجود گسترش اشاره‌ها به اسم اعظم در دانش‌های مختلف اسلامی، عالمان مسلمان هرگز نخواستند با توسعه بحث‌های کلامی و عرفانی و فلسفی خود اسباب و علل تصرف با اسم اعظم را واضح بیان کنند. گویی همواره رازآلودی آن از نگاه‌شان امری مطلوب دانسته می‌شد. در این نظریه‌پردازی‌ها، چنان‌که دیدیم، بزرگان شیعیان و صوفیه نقشی مهم داشتند. مطالعه ما پرسش‌های مختلفی درباره دیگر ابعاد و جوانب بحث درباره اسم اعظم نیز برمی‌انگیزد. برای نمونه، دیدیم از دورانی که هنوز نمی‌دانیم چه زمانی است، افراد به این ترغیب شده‌اند که به جای کوشش برای شناخت اسم اعظم، دعاهایی حاوی اسماء‌الحسنی بخوانند. از نگاه مورخانه جا دارد پرسیده شود رواج این بینش چه ارتباطی با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی مختلف یا مثلاً توسعه‌گرایش‌های حرفه‌ای به مطالعه تخصصی ادبیات دعایی دارد. به همین ترتیب، برخی عالمان مسلمان معتقد شدند همه نام‌های خدا اعظم است یا برخی اسم اعظم را واجد مراتب و درجاتی دانستند.

آگاهی از این رویدادها ما را به تأمل در این می‌خواند که چنین بینش‌هایی نتیجه کدام ضرورت‌های نظری و عملی، یا کدام زمینه‌های تاریخی بوده‌است. گرچه در این مطالعه دیدیم باور به خواص اسم اعظم در پهنه گسترده‌ای از جهان اسلام رواج داشته‌است، مطالعه ما هرگز به سمتی نرفت که نقش بوم‌های مختلف در توسعه این مباحث را بازنماید. کوشش برای پاسخ به این سؤال نیز هم‌چون تاریخ‌گذاری هریک از دیگر تحولات یادشده، و شناخت ربط و نسبت آن‌ها با دیگر تحولات فرهنگی جهان اسلام اولویت مطالعاتی است.

کتابشناسی

قرآن کریم.

ابشیهی، محمد بن احمد، المستطرف، به کوشش مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۶م.

ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، التفسیر، به کوشش اسعد محمد طیب، صیدا، المكتبة العصرية، بی تا.

ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد، المصنف، به کوشش سعید محمد لحام، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹هـ/ ۱۹۸۹م.

ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۷هـ.

ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، به کوشش هاشم حسینی تهرانی، تهران، ۱۳۸۷هـ/ ۱۹۶۷م.
ابن بطلال، علی بن خلف، شرح صحیح البخاری، به کوشش یاسر بن ابراهیم، ریاض، مكتبة الرشد، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۳م.

ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، زاد المسیر، بیروت، المكتبة الاسلامی، ۱۴۰۴هـ.
ابن حبان، محمد، الصحیح، به کوشش شعیب ارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۳م.
ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری، به کوشش محب‌الدین خطیب، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۷۹هـ.

ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال اعمال، به کوشش جواد قیومی، مکتب اعلام اسلامی، ۱۴۱۴م.
همو، الدرر الوقیة، قم، آل البيت، ۱۴۱۴هـ.

همو، مهج الدعوات، به کوشش علی اصغر ملاباشی، تهران کتابخانه سنایی.
ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر الممدید، به کوشش احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، حسن عباس زکی، ۱۴۱۹هـ.

ابن عدی، عبدالله، الكامل فی ضعفاء الرجال، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹هـ.
ابن عربی، محمد بن علی، الاجوبة علی اسئلة الحکیم الترمذی، به کوشش احمد عبدالرحیم سایح و توفیق علی وهبة، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۶هـ/ ۲۰۰۶م.

همو، الفتوحات المکیه، بیروت، دار صادر.

ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵هـ.

- ابن فهد حلي، احمد بن محمد، عدة الداعي، به كوشش احمد موحدى قمى، قم، وجدانى.
ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، تأويل مختلف الحديث، بيروت، دار الكتب العلمية.
ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، به كوشش جواد قيومى، قم، نشر الفقاهه، ١٤١٧ هـ.
ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر، الجواب الكافى لمن سئل عن الدواء الشافى، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٨ هـ/١٩٩٧ م.
ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، به كوشش على شيرى، بيروت دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ هـ/١٩٨٨ م.
همو، تفسير القرآن العظيم، به كوشش سامى بن محمد سلامه، بيروت، دار طيبه للنشر والتوزيع، ١٤٢٠ هـ/١٩٩٩ م.
ابوالشيخ اصفهانى، عبدالله بن محمد، العظمة، به كوشش رضاء الله بن محمد مباركفورى، رياض، دارالعاصمة، ١٤٠٨ هـ.
ابو نعيم اصفهانى، احمد بن عبدالله، حلية الاولياء، قاهره، مطبعة السعادة، ١٣٥١ هـ/١٩٣٢ م.
الاختصاص، منسوب به شيخ مفيد، به كوشش على اكبر غفارى و محمود زرندى، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ هـ/١٩٩٣ م.
اسدى، احمد، «اسم اعظم الهى چيست؟»، كلام اسلامى، شماره ٤، زمستان ١٣٧١ ش.
بدر، عبدالرزاق بن عبدالمحسن، فقه الادعيه و الاذكار، كويت، مؤسسة موقع مكتبة المدينة الرقمية.
برى، رجب بن محمد رجب، مشارق انوار اليقين، به كوشش على عاشور، بيروت، اعلمى، ١٤١٩ هـ.
بغوى، حسين بن مسعود، شرح السنة، به كوشش شعيب ارنؤوط و محمد زهير شاويش، دمشق/ بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤٠٣ هـ/١٩٨٣ م.
همو، معالم التنزيل، به كوشش خالد عك و مروان سوار، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٧ هـ/١٩٨٧ م.
بقاعى، ابراهيم بن عمر، نظم الدرر فى تناسب الايات والسور، قاهره، دارالكتاب الاسلامى.
پتنى، محمد طاهر، تذكرة الموضوعات، چ سنگى هندوستان، ١٣٤٢ هـ.
پورطولمى، منيرالسادات، «مبانى حكمى اسم اعظم در عرفان نظرى»، مطالعات عرفانى، شماره ١٧، بهار و تابستان ١٣٩٢.
تسترى، سهل بن عبد الله، التفسير، به كوشش محمد باسل عيون سود، بيروت دارالكتب العلمية، ١٤٢٣ هـ.
ثعلبى، احمد بن محمد، الكشف و البيان، به كوشش ابومحمد بن عاشور، بيروت، دار احياء التراث

العربی، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۲م.

جبرتی، عبدالرحمان بن حسن، عجائب الآثار، بیروت، دار الجیل.

جزی غرناطی، محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۹۸۳م.

جمعه، محمد لطیف، «السحر والتمايم والحجب»، مجمع اللغة العربية، سال ۱۱، تموز و آب ۱۹۳۱م، شماره ۷-۸.

جهانی‌پور، «سیر و سلوک حضرت آدم(ع) در قرآن کریم»، بینات، سال ۱۵، بهار ۱۳۸۷.

حاج منوچهری، فرامرز، «بلعام باعور»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد دوازدهم، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ش.

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۴۱م.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان، به کوشش سلیم نیساری، تهران، سخن، ۱۳۸۷ش.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، حیدرآباد دکن، مطبعة دائرة المعارف النظامية، ۱۳۳۴هـ.

حسینی سیاه‌کل رودی، قوام‌الدین، «تجلی و ظهور اسماء الهی در تفسیر حدیثی از امام صادق(ع)»،

آیین حکمت، سال چهارم، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۹۱.

حقی، اسماعیل بن مصطفی، روح البیان، بیروت، دارالفکر.

حکیم ترمذی، محمد بن علی، نوادر الاصول، به کوشش عبدالرحمان عمیره، بیروت، دارالجیل.

خلیل بن احمد، العین، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۰م.

خلیلی، محمد بن محمد، الفتاوی، چاپ سنگی، مصر، مطبعة محمد شاهین، ۱۲۸۴هـ.

دمیری، محمد بن موسی، حیاة الحیوان، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴هـ.

ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و محمد نعیم عر قسوسی، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳هـ.

همو، میزان الاعتدال، به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۸۲هـ/ ۱۹۶۳م.

راوندی، سعید بن هبة‌الله، الخرائج والجرائح، به کوشش محمد باقر ابطحی، قم، موسسه امام مهدی، ۱۴۰۹هـ.

رحیمیان، سعید، «اسم الاهی در عرفان اسلامی»، نقد و نظر، شماره ۴۵-۴۶، بهار و تابستان ۱۳۸۶.

روحی برندق، کاووس، «چندگانگی اسم اعظم در حدیث»، علوم حدیث، شماره ۴، سال ۱۷، زمستان

۱۳۹۱.

همو، «معیار اعظم بودن اسم اعظم خداوند در عرفان اسلامی»، مطالعات عرفانی، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.

همو، «مفهوم اسم و اسم اعظم خدا از دیدگاه طباطبایی»، معارف عقلی، سال هشتم، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۹۳.

روحی برندق، کاووس و نوروز امینی، «معنا و مصداق اسم ظاهر و اسم مکنون خدا در روایت ابراهیم بن عمر»، حکمت اسراء، شماره ۲۳، بهار ۱۳۹۴.

زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۰م.

سیط ابن جوزی، یوسف بن قزواغلی، مرآة الزمان، به کوشش محمد برکات و دیگران، دمشق، دار الرسالة العلمية، ۱۴۳۴هـ.

سرحان، محیی هلال، «فهرست المخطوطات المصورة المحفوظة فی مكتبة مركز البحوث والدراسات الاسلامية»، البحوث والدراسات الاسلامية، شماره ۹، ۲۰۰۷م.

سمعانی، منصور بن محمد، التفسیر، به کوشش یاسر بن ابراهیم و غنیم بن عباس، ریاض، دارالوطن، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م.

سهیلی، عبدالرحمان بن عبدالله، الروض الانف، به کوشش عمر عبدالسلام سلامی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱هـ/۲۰۰۰م.

سیف، عبدالرضا و دهنی، حمید، «حافظ و نام مهین خداوند»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۵۸، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۶.

سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، «الدر المنظم فی الاسم الاعظم»، ضمن الحاوی للفتاوی، جلد ۱، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴هـ.

شاهین فر، منصور، «اسم مستأثر با نگاهی بر آراء امام خمینی»، معارف قرآن و عترت، سال دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۹۵.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الممل و النحل، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۴هـ.

شیخ بهائی، محمد بن حسین، مشرق الشمسین، قم، بصیرتی.

همو، مفتاح الفلاح، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵هـ.

شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتجهد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعه، ۱۹۹۱م.

- صاحب‌معالم، حسن بن زین‌الدین، منتقی الجمان، به کوشش علی‌اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، به کوشش حسن کوچه‌باغی، تهران، علمی، ۱۳۶۲ش.
- ضبی، محمد بن فضیل، الدعاء، به کوشش عبدالعزیز سلیمان بعیمی، ریاض، مکتبه الرشد، ۱۴۱۹هـ.
- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲هـ.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر، به کوشش هشام بدرانی، اربد، دارالکتب الثقافی، ۲۰۰۸م.
- همو، الدعاء، به کوشش مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳هـ.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، علمی، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۵م.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، به کوشش احمد محمد شاکر، مکه، دارالتربیة والتراث.
- ظهیر، احسان‌الهی، دراسات فی التصوف، قاهره، دار الامام المجدد، ۱۴۲۶هـ.
- عابدی، احمد و مهریزی، محسن، «رابطه انسان کامل با اسم اعظم، جلاء و استجلاء و کون جامع در اندیشه عرفانی امام خمینی»، پژوهشنامه مذاهب اسلامی، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۹.
- عاملی، محمد، مدارک الاحکام، قم، آل‌البتی، ۱۴۱۰هـ.
- عهد عتیق، ترجمه فارسی، لندن، بریتیش بایبل سوسایتی، ۱۸۹۵م.
- عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، به کوشش هاشم رسولی محلاتی، تهران، اسلامیة، ۱۳۸۰هـ.
- عیدروس، عبدالقادر بن عبدالله، النور السافر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵هـ.
- غزالی، محمد بن محمد، المقصد الاسنی، به کوشش بسام عبدالوهاب جابی، قبرس، الجفان والجابی، ۱۴۰۳هـ.
- فاضل، داوود علی، «تعریف بمخطوط فتح‌المجید»، دار الحدیث الحسنية، شماره ۵، ۱۴۰۶هـ.
- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر کبیر، قاهره، المطبعة البهیة.
- همو، لوازم البینات، به کوشش محمد بدرالدین نعسانی، قاهره، مکتبة الخانجی، ۱۳۲۳هـ.
- فریزر، جمیز جورج، شاخه زرین، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگاه، ۱۳۸۳ش.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوی التمییز، به کوشش محمد علی نجار، قاهره، لجنة احیاء التراث الاسلامی، ۱۹۹۶م.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، التفسیر الاصفی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۸هـ/۱۳۷۶ش.
- قاسمی، محمد بن محمد، محاسن التأویل، به کوشش محمد باسل عیون سود، بیروت دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ.

قرشی، عبد القادر، الجواهر المضیئة فی طبقات الحنفیه، کراچی، میر محمد کتب‌خانه، بی تا.
قشیری، عبدالکریم بن هوازن، الرسالة، به کوشش عبدالحلیم محمود و محمود بن شریف، قاهره،
دارالمعارف.

کاشی، فتح‌الله بن شکرالله، منهج الصادقین، تهران، علمی، ۱۳۳۳ ش.
کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الامین، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ هـ/ ۱۹۸۳ م.
همو، المصباح، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ هـ.

همو، المقام الاسنی، به کوشش فارس حسون، ضمن تراث، شماره ۳ سال پنجم، ۱۴۱۰ هـ.
کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
کهساری، رضا و زارعی سمنگان، رضا، «اسم اعظم با تأکید بر دیدگاه فخر رازی و علامه طباطبائی»،
کلام اسلامی، شماره ۹۸، تابستان ۱۳۹۵.

متقی هندی، سید علی، کنز العمال، به کوشش صفوت سقا، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۹ هـ.
مجاهد بن جبر، التفسیر، به کوشش عبدالرحمان طاهر سورتی، بیروت، المنشورات العلمیه.
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ/ ۱۹۸۳ م.
همو، مرآة العقول، تهران، اسلامی، ۱۴۰۴ هـ/ ۱۳۶۳ ش.

مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، روضة المتقین، به کوشش حسین موسوی کرمانی و علی پناه
اشتهاردی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۹۳-۱۳۹۹ هـ.

همو، لوامع صاحبقرآنی، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۴ هـ.

مظاهری، عبدالرضا، «اسم اعظم الهی و چگونگی کارکردهای آن در قرآن»، سراج منیر، شماره ۴،
پاییز ۱۳۹۰.

معصوم، حسین، «اسم اعظم چیست؟»، اندیشه‌های فلسفی، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۴.

مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، به کوشش عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء
التراث، ۱۴۲۳ هـ.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، اسرار الآیات، به کوشش محمد خواجه‌جوی، تهران، انجمن حکمت و
فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش/ ۱۴۰۲ هـ.

موحدی، نرگس و موسوی، محمود، «ویژگی‌های انسان کامل از دیدگاه امام خمینی و ابن عربی»،
پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، شماره ۳۷، پاییز ۱۳۹۰.

مولوی، محمد بن محمد، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران، مرکب سپید، ۱۳۸۶ ش.

مهروش، فرهنگ، «بازتاب مکاتب کهن دینی و فرهنگی ایرانی در گرایش‌های تفسیری حکیم ترمذی»، مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، شماره ۶۳، بهار و تابستان ۱۳۹۷.

ناطق، ح، «اسماء الهی از منظر امامیان و ماتریدیان با تأکید بر دیدگاه‌های دو اندیشمند»، هفت آسمان، سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۸۴.

نافع بن ازرق، المسائل عن عبدالله بن العباس، به کوشش محمد احمد دالی، قبرس، الجفان والجابی، ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۳م.

نسائی، احمد بن شعیب، السنن الکبری، به کوشش عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱هـ/ ۲۰۰۱م.

نعیمی، عبدالقادر بن محمد، الدارس فی تاریخ المدارس، به کوشش ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰هـ/ ۱۹۹۰م.

نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینة البحار، به کوشش حسن نمازی شاهرودی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۸هـ.

نیشابوری، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، به کوشش زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۶م.

هرری، محمدمامین بن عبدالله، حدائق الروح والریحان، به کوشش هاشم محمد علی، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۱هـ/ ۲۰۰۱م.

یحیی بن سلام، التفسیر، به کوشش هند شلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۵م.

Denny, Frederick Mathewson, "Names and Naming", *Encyclopedia of Religion*, ed. Lindsay Jones, 2nd ed., vol. IX, New York, MacMillan, 2005.

Guillaume, Alfred, *Prophecy and Divination Among the Hebrews and Other Semites*, New York, Harper & Bros., 1938.

Leech, Kenneth, *Experiencing God: Theology as Spirituality*, Eugene, Wipf and Stock Publishers, 2002.

Wensinck, Arent Jan, "Kunya", *Encyclopedia of Islam*, 2nd ed., vol. V, Leiden, Brill, 1999.